

آینده

د افغانستان د آینده غورځنگ مرکزي اورگان

در این شماره:

- ۱ - سرمقاله: انسجام دموکراتها و ترقیخواهان چپ
- ۲ - عوامل وخامت وضعیت اجتماعی کشور
- ۳ - بحران اقتصادی سرمایه داری و پاسخ چپ
- ۴ - سخنانی از ژرفا... بخش دوم
- ۵ - اهداف و خواستههای ایالات متحده امریکا در شرق نزدیک

سال دوازدهم، شماره ۴۹

جولای ۲۰۱۲ مطابق به اسد ۱۳۹۱ نشریه سیاسی - تیوریک نهضت آینده افغانستان

سرمقاله

انسجام دموکراتها و ترقیخواهان چپ

انسجام دموکراتها و ترقیخواهان چپ افغانستان در شرایط ناهنجار کنونی، اهمیت بیشتری نسبت به هر زمان دیگر کسب می نماید.

بعد از گذشت ده سال حاکمیت رژیم دلخواه غرب و حضور نیروهای مسلح ناتو، بحران سراسری در کشور بی آنکه دورنمای برای بیرون رفت از آن در چشم انداز باشد ابعاد گسترده تری حاصل نموده به یک اضطراب مزمن و صعب العلاج مبدل گردیده است. رژیم حاکم به دلیل نبود فرهنگ اداره، فرورفته گی عمیق در باتلاق فساد، سیطره انارشی در نهادهای دولتی و فقدان برنامه های سازنده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نه تنها در رفع بحران ناتوان است بل، خود یکی از عوامل اصلی افزایش و تشدید آن می باشد.

طالبان که با لشکر کشی امریکا از پی حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به کوه ها و آنسوی مرز گریختند امروز بیشتر از هر زمان دیگر بعد از ترک کابل در سال ۲۰۰۱، زنده گی مردم را در اکثر ولایات کشور مستقیم یا غیر مستقیم در گروگان داشته به تشنج و ترور ادامه می دهند. رژیم حاکم و حامیان خارجی آن در تلاش آند تا آنها را شریک حاکمیت سازند. جالب توجه اینست که حاکمان و مخالفین سیاسی درون نظام، هر دو از بی نظمی در ساختارهای دولت، فساد در تمام قدمه ها و دخالت خارجیها حرف می زنند و رهبری رژیم اعتراف تقصیر نیز می نماید، اما در باره حسابدهی و تدابیر بازدارنده نا به سامانیها حرفی به میان نمی آید. چنین بر می آید که نوعی از فرهنگ معافیت و مصونیت در برابر مسوولیت و پاسخ دهی بر شیوه حکومت داری در افغانستان امروز مستولی شده است.

از سوی دیگر کشورهای غربی که به شکست کامل ماموریت خویش پی برده اند ولی آشکارا بر زبان نمی آورند، مصمم اند برنامه خروج نیروهای نظامی خود را تا پایان سال ۲۰۱۴، بدون توجه به اهداف آغازین ماموریت مبنی بر استقرار ثبات و امنیت، بررسی چه گونه گی تحقق تعهدات سپرده شده و ارایه توضیحات به مردم افغانستان و مردمان کشور های ذریبط عملی سازند. ایالات متحده امریکا درین ساز و برگ برنامه های دیگر دارند. برخی کشور های غربی حتی درین باره می اندیشند که همکاران افغان خود را، جمعی از افرادی را که در سالهای حضور آنها در کشور زبانهای خارجی آموختند و شغل ترجمه فرا گرفتند و نیز آنانی را که در جریان کار در پروژه های مشترک عمرانی دانش و تجربه ای کسب کردند به بهانه ملحوظات امنیتی ناشی از تخلیه نیروهای نظامی شان با خود انتقال دهند. این امر بدون شک ثروت معنوی موجود و ظرفیت نیرو های کار را خساره مند خواهد ساخت. پرسیده می شود که آنها اصلاً به چه منظوری افغانستان رفتند و این همه هزینه های گزاف و ضایعات مادی و انسانی در ده سال گذشته چه مقصدی داشت؟

باقیمانده در صفحه ۲

نوشته ق. زریر

عوامل وخامت وضعیت اجتماعی کشور

در مرامنامه نهضت آینده افغانستان در بند ج - وضعیت اجتماعی، به صراحت تذکر رفته که "فرایند وضع سیاسی، امنیتی و اقتصادی بر وضع اجتماعی کشور اثرهای بسیار ناگواری به جا گذاشته است"، یعنی بی ثباتی سیاسی، نبود امنیت جانی شهروندان و اقتصاد شکسته ناشی از سلطه انارشی و فساد وضعیت اجتماعی مردم را تا مرز قهقرایی و غیر قابل تحمل، دشوار و وخیم ساخته است.

درین بررسی سعی به عمل می آید تا بر برخی عوامل آشفته گی پدیده های یاد شده که تهداب اساسی ضمانتهای اجتماعی زنده گی در یک جامعه را تشکیل می دهند درنگ کوتاهی صورت گیرد.

دولت وسیله سیادت سیاسی در جامعه طبقاتیست که معیارهای اعمال سیطره خود را به وسیله نورمهای حقوقی گرد آورده شده در مجموعه ایکه قانون تعریف شده است و از سوی رکن قانونگذاری (قوه مقننه) وضع می گردد تثبیت می نماید. طبقه ایکه از نظر اقتصادی سیادت دارد با استفاده از دولت سیادت خود را از نظر سیاسی نیز مستقر می سازد. "دولت عبارت از سازمان سیاسی طبقه از نظر اقتصادی مسلط و مهمترین وسیله تامین این تسلط است. - امیر نیک آئین". باقیمانده در صفحه ۱۰

نوشته دیوید هاروی

بحران اقتصادی سرمایه داری و پاسخ چپ

«دیوید هاروی»، پروفیسور مردم شناسی و جغرافیا در مرکز آموزشهای تکمیلی یکی از دانشگاه های نیویارک و سرپرست "کانون محیط، فرهنگ و سیاست" است. از او تا اکنون کتابهای زیادی به چاپ رسیده است. «دیوید هاروی» مدت ۴۰ سال است که کتاب "سرمایه" را تدریس می کند. «هکتور اگردانو»، در مورد آخرین کتاب «هاروی» با عنوان "راز سرمایه، بحران اقتصادی و پاسخ چپ" با او در نیویارک به گفتگو نشسته که در نشریه سویسی (انترناسیونال سوسیالیست ریویو) به چاپ رسیده است.

باقیمانده در صفحه ۵

"فرایند وضع سیاسی، امنیتی و اقتصادی بر وضع اجتماعی کشور اثرهای بسیار ناگواری به جا گذاشته است"

باقیمانده انسجام... از صفحه اول

نهضت آینده افغانستان بر اجرای موثر تعهدات غرب در قبال کمکهای شفاف اقتصادی به مقصد بهبود واقعی زنده گی مردم و همکاری در زمینه ایجاد ارتش و قوتهای امنیتی نیرومند و مستعد به اسقرار امنیت و دفاع از کشور قبل از خروج نیروهای نظامی آن پیوسته تاکید ورزیده است.

در چنین حالت یک الترناتف دموکراتیک را تنها ترقیخواهان و تحول طلبان افغانستان می توانند پیشکش نمایند در صورتیکه نخست خود منسجم شوند. نیروهای دموکراتیک، ترقیخواه و چپ افغانی در وضعیت آشفته کنونی، برای این که مغرور و محلول وضعیت نگردند و بتوانند سهم شایسته یی در بهبود جو بیمار موجود و احیای ثبات سیاسی در کشور ایفا نمایند چاره دیگری جز هم آبی و انسجام کیفی و هدفمندانه ندارند. گرچه این نیروها از ظرفیت قابل توجهی در داخل کشور و نیز خارج از آن برخوردار اند اما تا اکنون بخش وسیع آنها به دلایل گوناگونی منجمله عدم فهم درست از شرایط متشنج کنونی و پیامدهای ناگوار آن، به آرایش و انسجام ضرور در جهت پدید آوری تکانه و تحرک سیاسی لازم در جامعه توفیق نیافته اند که همین مساله پیدایش جنبش سراسری و منسجم دادخواهی در افغانستان را به گندی کشانیده است. علی الرغم دشواریهای موجود، شماری از تشکلهای دموکراتیک و ترقیخواه به شمول نهضت آینده افغانستان بنابر درک ضرورت انسجام و بعد از دستیابی به تفاهم، ایتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان را در ماه مارچ سال روان اساس گذاشتند. پیدایش این ایتلاف بعد از یک دوره طولانی خفته گی، تشتت و پراکنده گی در صفوف نیروها، آغاز امیدوار کننده یی در راستای همگرایی و بسیج ترقیخواهان به ویژه چپ اندیشان به شمار رفته رویداد با اهمیتی در حیات سیاسی کشور محسوب می گردد. طیف وسیعی از سازمانها، روشنفکران و شخصیتهای مرفقی افغان داخل و خارج کشور از پیدایش ایتلاف سیاسی جدید حمایت نموده، آن را گام مهمی در مسیر اتحاد و همسویی نیروهای مرفقی افغانستان ارزیابی نمودند.

ایتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان، در ابتدا وظیفه "انسجام سازمانها و نیروهای دموکرات، ترقیخواه و تحول طلب و تامین اتحاد آنان در یک نهاد سراسری بر اساس اندیشه نقد و انعطاف پذیر" و در انتها رسالت "ایجاد حزب واحد ترقیخواه، سراسری و تاثیرگذار بر وضعیت سیاسی" افغانستان را در برابر خود قرار داده است. ایتلاف تصمیم دارد فعالیت اش در نهایت به ظهور سازمان سراسری زحمتکشان افغانستان یعنی در واقع یک حزب سراسری چپ دموکراتیک بی انجامد.

ایجاد ایتلاف طوریکه تذکر یافت، گام امید بخشی در شرایط پیچیده و دشوار کنونی پنداشته شده وظایفی را که سازمانهای مختلف و اعضای آنها پذیرا شده اند بس خطیر و دشوار اند. برای رسیدن به ایجاد حزب سراسری، به کار مستمر توأم با صداقت و راستکاری سیاسی و پیگیری متداوم اهداف اولی و نهایی ایتلاف نیاز است. دشواریهای درون سازمانی را اگر وجود دارند یا بروز می نمایند باید هرچه سریعتر با کار بُرد شیوه های اصولی و دموکراتیک رفع نمود تا وقت به هدر نرود و دیگر سازمانهای مختلف جبر انتظار را متقبل نشوند. از سوی دیگر برای تحقق اهداف ایتلاف صرفاً حضور نمایشی سازمانها در آن بسنده نیست. ایتلاف زمانی گسترش یافته و به رستگاری نایل می آید که همه سازمانهای عضو، مسوولیت پروری و دلسوزی لازم از خود تبارز دهند.

نباید گذاشت تا امیدهای شگفته در میان تحول طلبان افغانستان به یأس گرائیده و ایتلاف به یک "بن" دیگر مبدل شود.

نهضت آینده افغانستان همانگونه که از بدو تاسیس و در تداوم سالهای فعالیت اش، پیوسته در جهت حصول تفاهم و اتحاد میان نیروهای مرفقی کشور سعی و تلاش ورزید، سهم سازنده یی را در ایجاد ایتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان نیز اتخاذ نمود. نهضت آینده افغانستان مصمم است برای تحقق کامل اهداف ایتلاف تا آنجا که سیر بعدی انکشاف آن از پلاتفورم قبول شده منحرف نگردد و در تقابل با اصول اندیشوی نهضت قرار نگیرد هم رکاب با دیگر سازمانهای عضو صادفانه پیکار نماید.

باقیمانده اهداف و خواسته های... از صفحه ۱۲

بحران سوریه که حدود یکسال قبل آغاز یافت، باعث ایجاد تغییرات عمیقی در روابط سوریه با همسایه هایش گردید. اردن با داشتن درازترین سرحد با سوریه در مانور "شیرگران" نقش میزبان را دارد. رسانه های اردنی گزارش می دهند که: «این مانور نظامی درگسترده گی خود، مانور است که گونه آن تا حال در اردن انجام پذیرفته است». لازم است یاد آوری گردد که اردن یکی از بزرگترین کشورهای دریافت کننده کمکها و پشتیبانی نظامی از جانب ایالات متحده آمریکا است که در پنج سال اخیر حجم آن بالغ به ۲.۴ میلیارد دالر امریکایی می گردد.

بایستی تذکر داد که عربستان سعودی نیز در این مانور شرکت دارد. این کشور به گونه آشکار در امواج "تعویض رژیم" در آسیای غربی و افریقای شمالی دست داشته و به خصوص موضع اش در برابر سوریه خلیها سختگیرانه است. درحالیکه عربستان سعودی گروههای اپوزیسیون سوریه را از نظر مالی پشتیبانی می کند، سلاح و تجهیزات مدرن نظامی را برای آنان نیز تمویل و تدارک دیده و زمینه های انکشاف صنایع تسلیحاتی داخلی اش را در جایگاه یک قدرت منطقوی در شرق نزدیک رشد می دهد.

ایالات متحده به اقدامات متعددی به خاطر تشدید کنترل شان در شرق نزدیک دست یازیدند که، می توان از طبلنوازی بیحد در رابطه با تهدید اتومی به وسیله ایران، از مداخله شان در جنگ داخلی لیبیا و سوریه، از راه اندازی تعدادی از مانورهای نظامی، از فروش مقدار بزرگ سلاح به قدرتهای منطقوی و از ارتقای حضور نظامی آنها در منطقه یادآور شد.

گذشته از این ایالات متحده آمریکا قطعات نظامی اش را از عراق و افغانستان برگشت داده و سندهی استراتژیژیک خود را متوجه پاسیفیک غربی ساخته است تا بدینوسیله در سطح جهانی "تعادلی" را برقرار سازد. یکی از مقامات عالیرتبه پنتاگون به تاریخ ۲۷ مارچ اعلام داشت که ایالات متحده آمریکا سعی میوزرد تا همان سیستم مدافعه راکتها را که در اروپا ایجاد نموده، در آسیا و خاصاً منطقه شرق نزدیک نیز عملی کند. این اقدامات را می توان در همکاری با جاپان، کوریای جنوبی، استرلیا، عربستان سعودی، بحرین، قطر و تعداد دیگری از کشورها در این دو منطقه جهان جامه عمل پوشانید تا در برابر «تهدید راکتها» از ایران و کوریای شمالی مقابله کرد.

ولی این همه اقدامات بدون شک وضع امنیتی در آسیا و شرق نزدیک را بیشتر از پیش به مخاطره می اندازد.

نوشته عبدالقادر مسعود

سخنانی از ژرفا یا

دَمی با داکتر ببرک ارغند نویسنده توانا، محبوب و مطرح؛ و آفرینشگر

رمانهای بیمانند

بخش دوم

ارغند: نه منظور من چنین نیست. به نظر من داستان بیشتر با آدمی آمیخته است و بیشتر نیاز معنوی آدمها را بر آورده می سازد و آنها را و می دارد تا به زنده گی و دشواریهای آن بی اندیشند و تحرک و پویایی ایجاد کنند. شما آگاهید که بعضی از رمانهای بزرگ حتی باعث تحولات شگرفی در جوامع بشری شده اند. نویسنده داستان به ویژه رمان می تواند با کار بُرد این نوع ادبی با گسترده کامی در خدمت همونوع خود قرار گیرد. به این خاطر مهمترین، گسترده ترین و جهانی ترین نوع ادبی به حساب می آید.

مسعود: پس شما به همین دلیل نوع داستان و به ویژه رمان نویسی را انتخاب کرده اید؟

ارغند: بلی. به نظر من رمان مناسبترین زمینه برای به خدمت قرار گرفتن است. باور من این است که در کشور جنگ زده بی مانند وطن ما دشوار است که یک آفرینشگر قادر به این باشد که بتواند با یک پارچه شعر یا یک نمایشنامه و یایک داستان کوتاه، جامعه نظیر افغانستان جنگ زده را با گسترده گی و در ابعاد گوناگونش تصویر کند. بر این مینا باید قالبی مناسب و فراخور حال پیدا نمود. من برای بر آورده شدن این منظور فورم و قالب رمان را بر گزیده ام. با رمان می شود رویاهای خود را تحقق بخشید.

مسعود: شما سه مجموعه داستان کوتاه، چهار داستان بلند، دو نمایشنامه و چهار رمان بزرگ نوشته اید آخرین رمان دو جلدی شما (لبخندِ شیطان) در (۱۱۴۲) یکهزار و یکصد و چهل و دو صفحه چاپ شده است. شما از شمار محبوبترین، مطرح ترین و پرکارترین نویسنده گان به حساب می آئید، با در نظر داشت حجم کار شما - با این که از مدرک نوشته عایدی ندارید - می شود شما را نویسنده حرفوی به حساب آورد. من اکثریت کتابهای شما را خوانده ام. پنهان نمیکنم خیلی لذت هم برده ام. داستان کوتاه «شراره» - که از طریق امواج رادیوی بی بی سی هم پخش شد - مثل داستان «آینه و خنجر»، مانند داستان «مرغ آمین» و «یلدا»ی شما پر قوت و ماندگار است. اما رمانهای چهار گانه شما که بعداً به آنها خواهیم پرداخت بدون شک غوغا به پا کرده اند. برای داخل شدن به این جستار می خواهم بدانم که شما داستان و رمان را چه گونه تعریف می کنید؟

ارغند: شما بهتر می دانید که داستان اشکال گونه گون دارد و از افسانه آغاز می شود و تا حکایت، روایت، داستان کوتاه، داستان میانه، داستان دراز یا بلند و رمان می رسد. اگر همه این اشکال را در یک ظرف جمع آوریم و نامش را ادبیات داستانی بگذاریم کار تعریف کردن ما سهولت می یابد. ادبیات داستانی در مجموع به روایت ویا روایتهای گفته می شود که واقعتهای زنده گی را با اشکال استتیک و هنری باز آفرینی می کند و شامل تمام آثار داستانی روایتی و خلاقه منثور می شود. داستان را به صورت کل می شود یک چهار چوبی گفت که در آن یک روایت به زبان قصه - البته با در نظر داشت جوهر هنری باز آفرینی - ارایه می شود. اما رمان چارچوبیست که در آن یک روایت طولانی به زبان قصه - با نظر داشت جوهر استتیک باز

آفرینی - ارایه می گردد. رمان یک محور اصلی دارد با حواشی و تعلیقاتی لازم. آن در یک رمان ما ناگزیریم از فضاهای گونه گون عبور نمائیم.

مسعود: عده یی از منتقدین رمانهای شما را همطراز رمانهای معتبر دنیا می دانند، «سفر پرنده گان بی بال» شما را با «خوشه های خشم» نوشته جان اشتاین بک برنده جایزه نوبل مقایسه کرده اند.

ارغند: عده یی از دانشمندان بصیر و خبره چنین نظراتی دارند. داکترعبدالله ناییب که دارای لیسانس ادبیات از پوهنتون کابل و ماستری در فلسفه و علوم زبان از پوهنتون «شامپین - آردن» فرانسه بوده، مولف کتاب معروف «راهی به سوی داد» است، طی نقدی چنین نگاشته اند:

رمان «سفر پرنده گان بیبال» چون «خوشه های خشم» (از اشتاین بک) چون «پلی بر رودخانه درینا» (از ایو آندریچ، برنده جایزه نوبل) چون «رود بار آهن» (از سیر افیموویچ) یا «زنگها برای کی به صدا در می آیند» (ارنست همینگوی)، اثریست تکاندهنده، غافلگیر کننده، بسیار گیرا و به یقین ماندگار. باز نمایی هنری واقعیت سه دهه جامعه افغانی که انباشته از گسستههای درد آلودی پیوند های اجتماعی چندین سده یی، متوقف شدن ناگهانی سیر رویاها و آرزوی دیرینسال آدمها توسط رویداد های تراژیک، فرو ریختن تندیس های بد ریخت ارزشواره های کهن آزادی کش و بحران نظام ظالمانه اخلاقیات مسلط است، کاریست بسیار دشوار که ببرک ارغند با چیره دستی هنری، با وسواس یک باستانشناس و با مو شگافی یک پژوهنده علمی از عهده آن به در شده است.

و یا جناب دستگیر نایل، مولف کتابهای: «بیرقهای سرخ و سبز»، «عشق در غربت»، «نمک در شعر فارسی»، «از خاطرات جنگ»، «از مسافرت تا هجرت» و... در نقدی می نویسند: «در دنیای امروز ما، متأسفانه نه تنها ارزش آثار بدیعی و ادبی، بل همه ارزشها را جوهر آن نی؛ بل سیاستهای جهانی تعیین و مرز بندی می کنند. آن عده آثار ادبی و بدیعی که تا کنون به وسیله نهادهای ویژه بین المللی مستحق جایزه های بلند ادبی و هنری شناخته شده اند، شاید با ارزشتر و متعالی تر از این رمان ارغند (سفر پرنده گان بی بال) و برخی آثار دیگری که نویسنده گان کشور ما خلق کرده اند، نباشد؛ اما چون ارغند از آن جهت که نخست یک نو اندیش است و ثانیاً متعلق به یک کشور فقیری مانند افغانستان است و ثالثاً اثر خود را به زبان فارسی دری به نگارش در آورده است، نه انگلیسی و یا فرانسوی، طرف توجه مقامات و نهادها قرار نمیگیرد. در زمان جنگ سرد، ما شاهد بودیم که هیچ یک از نویسنده گان طراز اول نظام شوروی سوسیالیستی و اروپای شرقی و اقمار آن مستحق جایزه (نوبل) شناخته نشدند. اما با فروپاشی آن سیستم، سیاستها تغییر کرد و بسیار کسان از بسیار کشور ها، این امتیاز را به دست آوردند.

مسعود: با نظریات این دانشمندان موافق هستم. رمانهای چهارگانه شما، به ویژه رمان «لبخند شیطان» واقعاً مستحق دریافت با ارزش ترین جوایز بین المللیست.

در این جای شک نیست که داستان نویسی یک هنر والاست و به همین خاطر می گویند نویسنده گان یک سر و گردن بلند تر از دیگران اند و از سوی دیگر کسب هنر نیاز به آموزش دارد. شما به مثابه نویسنده زرین دست و رماننویس بی بدیل، چه گونه به این مرتبت دست یافته اید؟

ارغند: این آشکار است که داستان نویسی علم نیست، هنر است ... ←

از رُمان خوب، هم لذت بردن انتظار برده می شود، هم آموزش و ایجاد بیداری.

مسعود: مهربانی نموده در مورد انواع داستانها و جریان داستاننویسی در کشور به طور مختصر معلومات ارایه نمائید؟

ارغند: قبلاً در مورد تعریف داستان چیزهایی گفتم. به نظر من به صورت کل به داستانی که کمتر از دو هزار و پنجم کلمه باشد به زبان فارسی داستان کوتاه می گویند و داستانی که بیشتر از دو هزار و پنجم کلمه باشد داستان میانه و آنچه بیشتر از پانزده هزار کلمه باشد داستان دراز و آنچه بیشتر از پنجاه هزار کلمه باشد رُمان گفته می شود. البته این تصنیف به خاطر فرق گذاری اسمی داستان به کار برده می شود. نگارش داستان کوتاه در اروپا از اوایل قرن نوزده آغاز می یابد که یکی از معروف ترین چهره های آن آدگار آلن پو، نویسنده امریکائیت که می گویند اولین کسیست که برای نگارش داستان کوتاه اصولی را وضع نموده است. البته با انتوان چخوف نویسنده نامدار روس، گی دوموپاسان نویسنده لطیفه پرداز فرانسه و گوگول و غیره نویسنده گان آن زمان آشنایی دارید. اما این صنعت در کشور ما عمر کوتاهی دارد. در ادبیات دری معاصر کشور محمد حسین اولین نویسنده ایست (۱۲۹۷) که با نوشتن «جهاد اکبر» - که در مجله معرف معارف چاپ شد - راهگشای داستان نویسان افغانستان گردید. ما پیش از نگارش «جهاد اکبر» قصه های قدیمی چون «امیر حمزه»، «چهار درویش» و غیره را داشتیم اما این آثار با داستانها امروزی همخوانی نداشتند. اگر چی «جهاد اکبر» نوشته محمد حسین و «تصویر عبرت یا بی بی خوری جان» (نوشته عبدالقدیر افندی که در سال نوزده بیست و یک در هند به چاپ رسید) و «جشن استقلال در بولیویا» نوشته مرتضی احمد و «ندای طلبه معارف» از محی الدین انیس و بعضی داستانهای دیگر - با این که از قصه های قدیمی چندان فرقی نداشتند - با داستانهای امروزی یکمقدار همسویی می نمودند. بعد از چاپ و نشر این آثار است که داستان نویسی در کشور رونق بیشتر می یابد و نویسندگان چون سلطان محمد خان، شایق جمال، هاشم شایق، عزیزالرحمن فتحی، ابراهیم رجایی، ابو اسحاق، عثمان صدقی، جلال الدین خوشنوا، سید ابراهیم عالمشاهی، گل محمد ژوندی، سلمان جاغوری، میر امان الدین انصاری، نعیمی، ارمانجن، نجیب الله تورویانا، علی احمد نعیمی، عبدالغفور برشنا، محمد یوسف آئینه، محمد حسن غمین، حیدر ژوبل، محمد شفیع رهگذر، عبدالرحمن پژواک، عبدالاحد ادا، محمد اعظم عبیدی، موسی نهمت، کریم روهینا، قاسم رشتیا، عبدالرشید لطیفی، عالم افتخار، عارف پژمان، موسی شفیق، عزیز آسوده، سرور انوری، بهار سعید، آصف سهیل، سرشار شمالی، سراج وهاب، رازق فانی، فدا محمد دهنشین، واحد نظری، زلمی بابا کوهی، مریم محبوب، حبیب الله بهجت، اسدالله حبیب، کامله حبیب، قدیر حبیب، محمد حلیم، یحیی خوشبین، محمد صدیق رهپو، اعظم رهنورد زریاب، سپوزمی زریاب، صبورالله سیاه سنگ، شریفه شریف، بیرک ارغند، محمد اکرم عثمان، دنیا غبار، حسین فخری، سید اسماعیل فروغی، احمد شاه فرزانه، حسین قسیم، سلام قشلاقی، نورالدین همسنگر، رزاق مامون، عبدالقادر مرادی، کریم میثاق، ملالی موسی، دستگیر نایل، نظری آریانا، جلال نورانی، هارون یوسفی، محمد رفیق یحیایی، ماگه رحمانی غلام احمد رحمانی، میر محمد صدیق فرهنگ، مایل هروی، نبی عظیمی، نیلاب سلام، پروین پژواک و عده دیگر از بزرگان - ... ←

هنر است با شما موافقم. و آموختن این هنر آن گونه که بعضیها گمان می برند بسیط و سهل هم نیست. باید چیزهای زیادی را آموخت و گرم و سرد زیاد چشید تا خوب مایه ساخت. همانگونه که قبلاً عرض کردم در این گستره باید در خود آفرینشگر هم مایه بی وجود داشته باشد. داستاننویسی را می شود در کلاس آموخت اما نمیتوان از طریق کلاس داستان نویسی شد. فکر می کنم در تمام هنرها این شگرد دست بلند دارد. شما در این روزها که صاحبان خانه، خانه نیستند، می بینید که عده بی کلاس دیده به جان زبان و ادبیات داستانی ما افتاده اند. هر طرف کتابی! به چاپ می رسد و داستانهاره بی، لقب! می یابد. اما ادبیات ما چندان رُشدی نداشته است. به نظر من زنده گی و عشق واقعی به انسان، بزرگترین آموزگار است و آموزگار من هم همین دو بوده اند.

مسعود: شما اطلاع دارید که در داخل و خارج کشور داستانهای زیادی به چاپ رسیده اند. موسسات و محافل گونه گونی راه انداخته شده اند، حتی بعضی کتابهای تاریخی نویسنده گان افغان از جانب بیگانه گان با سؤ نیت باز چاپ شده اند. آفرینشگران پیشکسوت ما به اساس معیارهایی که بیگانه گان وضع نموده اند تول و ترازو می شوند. بیگانه گان برای حاکم ساختن معیارهای خویش با سؤ استفاده از موقعیت گیر مانده کشور، راندن صاحبان خانه و حاکم بودن رهبران فاسد، در تلاش اشغال فرهنگی کشور استند. عده بی از آفرینشگران ما از روی ناچاری اسیر این دام و فضا سازی کاذب شده اند. شما چه گونه می اندیشید؟ به نظر شما داستان خوب کدام است؟ و به کی می شود نویسنده خوب گفت؟

ارغند: آقای مسعود درد دوری از وطن و بی آشنایی قلب هر انسان با احساس را پاره می کند. من وطنم را خیلی دوست دارم. یادش گرامیست. اما در مورد گپهایی که گفتید با شما موافق هستیم. وقتی که مصارف و خرچ دسترخوان بلند ترین مقامات کشور از بیرون تامین گردد چی گمان می کنید آیا آن بوجبهای پول به خاطر چشمان زیبای کدام رهبر سرازیر می گردد! واضح است که نی. در ازاء آن باید القابی بخشید، آثاری را باید مایه دار خواند و روند داستان نویسی در افغانستان را به همان گونه بی که میل ارباب است به بررسی! گرفت و سایر نیرنگهای مروج. به هر صورت به سیاستهای ادبی نمی پردازیم بر می گردیم به داستان. اگر مساله را فورمل بندی کنیم می شود گفت که یک داستان خوب دارای شکل و محتوای خوب است. در آن به ابعاد چهارگانه زمان، مکان، علیت و زبان، خوب پرداخته شده باشد. تغییر، تکامل و تکوین یافتن شخصیتهای داستان قابل لمس باشند. انسان محور باشد. یک داستان را وقتی خوب گفته می توانیم که از یک طرح و توطیه خوب برخوردار باشد. با رویاها تخیلات و ضمیر ناخود آگاه پرسوناژها سرو کار داشته باشد. محیط، فضا و لحن در آن هنرمندانه بیان شده باشد در آن از روانشناسی، درد شناسی استفاده برده شده باشد و مهمتر این که داستان خوب آن است که به زبان قصه نگارش یافته باشد. ویژه گیهای خوب یک داستان مربوط می شود به جذاب بودن، تازه بودن موضوع، عمق اندیشه و ظرافتهای هنری و قدرت تخیل نویسنده. نباید نقش مردم را در تعیین سرنوشت یک اثر داستانی فراموش کرد و گستره داستان نویسی را در چنبره چند تا روشنفکر سر خورده محدود نمود. می گویند مردم که خواننده اصلی داستانها هستند به نویسنده گانی اعتماد می کنند که در جوار آنان ایستاده باشند. یاد ما نرود که خواننده تعیین کننده سرنوشت یک رُمان است.

باقیمانده بحران اقتصادی ... از صفحه اول

سوال - شما در کتاب "راز سرمایه" اقتصاد دانان رسمی را به سبب پیش بینی نکردن بحران مورد حمله قرار می دهید. می توانید بگوئید که چرا اقتصاد دانان بورژوا بحران در حال وقوع را ندیدند، در حالی که بسیاری از مارکسیستها آن را پیش بینی می کردند؟ چرا مارکسیسم از این لحاظ، برتر از اقتصاد بورژوایی است؟

جواب - به نظر من ایده اساسی در مارکسیسم موضوع تضاد است. از دیدگاه مارکسیسم، نظام سرمایه داری در بنیاد خود، در بر دارنده مجموعه ای از تضادهاست که با یک دیگر برخورد می کنند و به این ترتیب جامعه ای را به وجود می آورند که همواره بر تنشهای گوناگون قرار گرفته است. برای نمونه، تنش بین کار و سرمایه یکی از بارز ترین اینهاست که مورد توجه هر مارکسیست و بیانگر ماهیت مبارزه طبقاتی است. اما تنشهای دیگری نیز هستند: تنش میان تولید و مصرف، میان ارزش مصرفی و ارزش مبادله ای. همه این تنشها در سرمایه داری وجود دارند.

برای نمونه، خانه برای چیست؟ آیا خانه ارزش مصرفی است برای آنکه مردم در آن زنده گی کنند یا ارزش مبادله ای؟ در بحران اخیر، ما دیدیم که چه گونه تنش بین ارزش مصرفی و ارزش مبادله ای خانه، در انفجار خود، به یک بحران کلان منتهی شد. بنابراین، از دیدگاه مارکسیستی، همیشه تنش وجود دارد. تنها پرسش قابل توجه در این دیدگاه این است که چه زمانی همه این تنشها به صورت یک بحران بزرگ بی ثباتی منفجر می شوند؟ بحرانی که حل آن مستلزم پیدایش شکل بندی متفاوت نیروهای سرمایه داری خواهد بود - البته اگر قرار باشد که حل بحران در چارچوب سرمایه داری انجام گیرد.

اما در مورد مارکسیستها جوکی هست که می گویند: «آنها ۱۲ بحران از ۳ بحران گذشته را به درستی پیش بینی کرده اند». بنابراین، ما باید همواره در گفتن این که یک تضاد به صورت بحران منفجر خواهد شد و یا این که بحران نهایی در پیش است، محتاط باشیم. با این حال، نظریه مارکسی به ما می گوید که چیزی به نام نظام سرمایه داری با ثبات، وجود خارجی ندارد. برای نمونه هنگامی که اقتصاد دانان، از «بن برنانکی» تا «پل کراگمن»، از دهه ۱۹۹۰ به عنوان دوران "اعتدال بزرگ" صحبت می کنند و یا این که می گویند: گرایشهای بحران زا برطرف شده اند، ما از دیدگاه مارکسیستی می دانیم که چنین چیزی هرگز واقعیت ندارد.

«بن برنانکی»، در سال ۲۰۰۵-۲۰۰۴ حتی قبل از آنکه به ریاست خزانه داری فدرال امریکا برسد می گفت که گرایشهایی که بی ثباتی را به وجود می آورند، خاموش شده اند و جای هیچ نگرانی نیست. اقتصاد دانان رسمی، درک معینی از جامعه دارند و آن این است که جامعه گرایش به تعادل دارد. آنها بر آنند که در چارچوب نهادهای درست و مناسب که شامل درجه معینی از نظارت بر قراردادهای و حقوق مالکیت خصوصی است، کارکرد بازار شرایط تعادل را به وجود خواهد آورد. بنابراین اقتصاد دانان رسمی همواره از گرایش به سوی همگرایی و تعادل سخن می گویند. آنها می گویند که در غیاب عوامل خارجی که موجب اختلال در نظام بازار می شوند، دست یابی به تعادل، به شرط اتخاذ سیاستهای درست، امکان پذیر است. از دیدگاه آنان عوامل و یا مشکلات خارجی نیز عبارت اند از به اصطلاح مصیبتهای طبیعی، جنگها، نزاعهای ژئوپولیتیکی و سیاست حمایتی. به نظر این اقتصاد دانان، بحران به سبب دخالت این عوامل خارجی است که به وقوع می پیوندد، همان عواملی که ما را از مسیر تعادل که همواره امکان پذیر است منحرف می سازند. ←

دیگر از بزرگان - که نامهای شان همین اکنون به ذهنم نیامد - دست به آفرینش داستان و داستان واره هایی میزنند. در کار برد و رده بندی نامهای این بزرگواران کدام اصول ویژه را به کار نبرده ام. بعد از قیام هفت ثور به اثر مهاجرت عده ای از فامیلها و جوانان افغان به کشور های همسایه و به ویژه ایران، زمینه آن فراهم گردید تا عده ای از جوانان ما در حوزه های علمیه قم و مشهد و سایر شهر های ایران به سان مدارس دینی در پاکستان به تحصیل امور دینی و مبارزه علیه اتحاد شوروی و حزب دموکراتیک خلق افغانستان گماشته شدند و عده ای در مدرسه های دینی - نظیر مدرسه حجتیه که مخصوص طلاب غیر ایرانی بود - تحت پوشش و حمایت رهبران جهادی قرار گرفتند و مصارف شان از جانب سازمانهای ذیعلاقه ایرانی تحت پوششهای رنگارنگ - معاش ماهانه آقای مزاری و سایر رهبران هفتگانه - پرداخته می شد. عده ای از این جوانان بنا بر استعدادی که داشتند در عرصه های داستانتویسی، شاعری، نطافی و نقد وغیره عرصه های ادبی و ژورنالیستیک آموزش دیدند و آثاری آفریدند. آفریده های این جوانان بیشتر رنگ و رخ مقاومت مذهبی دارد که علیه پیشرفت و مدنیتی که زیر نام دولت دموکراتیک در افغانستان پیاده می شد به نگارش می پرداختند. و عده ای زیر رهنمائیهای استادان ایرانی دست به نگارش و حتی پژوهشهای ادبی! زدند و محصولات شان با هزینه و کمک موسسات ایرانی چاپ و به بازار عرضه گردید و با قندهای زیادی دهنها را شیرین ساختند. این پروسه هنوز هم جریان دارد. خوب و بد ما در بیرون محک زده می شود.

مسعود: سپاسگزارم. واقعاً بعضی از این نویسنده گان پیشکسوت طوری که لازم است به مردم معرفی نگردیده اند.

ارغند: بدبختانه همینطور است. در کشور ما هرکسی که به اریکه قدرت دست یافت، در باره مفاخر ملی و ادبی ما همان چیزهایی را می گوید و می نویسد که دلش می خواهد، نه آنچه که حقیقت دارد. مسعود صاحب، آفتاب همیشه بعد از پایان شب طلوع می کند!

امروز مدنیت و ترقی در افغانستان محکوم است، عدالت و عدالتخواهی زیر نامهای گونه گون ارتداد حساب می شود. شاید دلیل وجود شرایط قرون وسطایی باشد که بر جامعه ما حاکم است. واضح است وقتی جامعه، قرون وسطایی بود، همه چیزش قرون وسطایی می شود. به خاطر دارم روزی با دوست روشنفکری که از کافکا ونیچه و مارکس و زیگموند فروید و حافظ و شاملو و ریالیسم و فمینیسم و ... گپ میزد بحث ما به مسایل و دشواریهای خانواده گی رسید، یقین کنید حاضر نبود همین دوست روشنفکر! و فمینیست نام خانم خود را به زبان راند، به جایش مادر اولادها میگفت. بعد ها خبر شدم که دوست من دو زن هم داشت. و این چند شخصیتها، یکی دیگر از دشواریهای جدیست که دامنگیر عده ای از روشنفکران ما شده است. گفته و عمل ما به همدیگر سازگاری ندارند. امروزه تمدن و پیشرفت و داد خواهی متاعی علیه رسوم سنتی قلمداد و معرفی شده و در نتیجه چین و دستار جانشین دریشی و کف و کالر گشته است.

تاریخ گواه آن است که در افغانستان کمتر کسانی بوده اند که بدون حمایت بیرونیها به قدرت رسیده باشند. متأسفانه ما همیشه سوی دهن بیگانه گان دیده ایم. تاریخ نشان داده است که دستگاههای حاکمه همسایه گان همیشه در تلاش آن بوده تا سرمایه های ملی و فرهنگی ما را به یغما ببرند به ویژه در عرصه بشری. شما همین اکنون فغان روشنفکران راستین ما را از هجوم و اشغال فرهنگی توسط دولتهای این همسایه گان و عاملان آنها می شنوید. با چی نیرنگهایی اختلافات را دامن می زنند تا اشغال ادبی و فرهنگی خویش را خوشخور سازند و سرعت و قوت ببخشند. **ادامه دارد**

که دوباره جان گرفته بودند به کمک مکزیک شتافتند، اما هدف این بود که بانکداران نیویورک را نجات دهند. به این ترتیب یک نوع حفاظ ایمنی در نظام مالی به وجود آمد مبنی بر این که نهادهای مالی در همه حال و به هر قیمت که شده باید نجات داده شوند.

این امر به هیچ رو با ایدئولوژی نیولیبرال همخوانی ندارد. ایدئولوژی نیولیبرال در حالت ناب خودش چنین می گوید: "تو خودت تخت خوابت را می سازی و روی آن می خوابی. اگر بد سرمایه گذاری کنی ورشکست می شوی؛ افسوس، اما خودت مقصری". اکنون مشکل ایدئولوژی رسمی نیولیبرال را می توان دید: این ایدئولوژی خواهان آن است که دولت از همه چیز کناره بگیرد اما در خفا از قدرت دولتی می خواهد که نهادهای مالی را به هزینه مردم نجات دهد. بر سر همین موضوع جدالی در حال شکل گیری است چون هم در طیف سیاسی چپ و هم در طیف راست عده با این کار موافق نیستند.

به نظر من آنها در حال حاضر هیچ تمایلی برای تغییر این نظرات (نیولیبرالی) ندارند. ولی آنها مجبور هستند که نظرات خودشان را تغییر دهند. اما مشکل هنگامی آغاز می شود که بخواهی بحران را جا به جا کنی. یکی از تزه های مهم کتاب "راز سرمایه" این است که سرمایه، گرایشهای بحران زای خود را برطرف نمی کند، بلکه آنها را جا به جا می کند. آنها بحران بانکی را به نوعی برطرف کرده اند اما اکنون ما با بحران بدهی و مالی دولتها روبرو هستیم. بحران اخیر را آشکارا می توان در کشورهای جنوب اروپا مانند یونان، اسپانیا و پرتغال مشاهده کرد. اما در اینجا، در ایالات متحده نیز بحران کسر مالی دارد خود را نشان می دهد. برای مثال ایالت کالیفرنیا که بزرگترین بودجه عمومی را دارد با مشکل جدی روبرو است. به این ترتیب بحران از یک جا به جای دیگر انتقال داده شده است - از نهادهای مالی به بخش مالی دولت.

پرسش اصلی این است که چه گونه باید به بحران مالی دولتها پاسخ داد و این پرسشی است که هم اکنون مطرح است. در حالی که سال پیش در این موقع، پرسش این بود که چه گونه باید به بانکها ثبات بخشید، اکنون پرسش این است که چه گونه باید به بودجه دولت ثبات بخشید؟ و این مساله یی نیست که به ساده گی حل شود. ما در طول ده تا پانزده سال آینده همچنان با این معضل روبرو خواهیم بود. به علاوه آنها در حالی که کوشش می کنند از راه اعمال ریاضت اقتصادی به بودجه دولتی ثبات بدهند، همزمان با مشکل چه گونه گی کنترل نرخ بالای بیکاری روبرو هستند. بیکاری هم اکنون سر بر آورده است. آنها بحران را از نهادهای مالی به بودجه دولتی و سپس از آنجا از راه ریاضت دهی اقتصادی و ایجاد بیکاری به مردم منتقل کرده اند. پرسش بزرگ این است که پاسخ مردم چه خواهد بود؟

ما نوع پاسخ مردم را تا حدودی در اعتصابهای یونان و اسپانیا دیدیم. در امریکا نیز ما این پاسخ را در تنشهای موجود در نظام آموزشی دانشگاه کالیفرنیا می بینیم؛ ما شاهد شکلگیری مقاومت مردم علیه ثبات دهی بودجه دولتی به هزینه مردم هستیم. شک نیست که اوضاع خراب بودجه دولتی ناشی از آن است که آنها نهادهای مالی را به شیوه ثبات بخشیدند که تاثیر زنجیره یی از خود به دنبال داشت. این که اوضاع به چه صورت در خواهد آمد تا حدود زیادی بسته گی به چه گونه گی انکشاف مبارزه طبقاتی دارد. این یک مبارزه طبقاتی در برابر دستگاه و قدرت دولتی است. دولت می گوید: "مردم باید هزینه بحران را بپردازند" و بسیاری از مردم می گویند: ←

از دیدگاه مارکسیستی اما، تعادل استثنا است. نیروهای که جزو ذاتی دینامیسم این نظام هستند همواره نظام را از تعادل خارج می سازند. بنابراین، در چارچوب مارکسیستی طور دیگری به موضوع نگریسته می شود. اما اینجا لازم است که دوباره یاد آور شوم که ما باید دقت کنیم و نگوییم که: "بحران دیگری فرا رسیده و این بحران نهایی است". کوشش من در کتاب "راز سرمایه"، برای نمونه این است که به طور مشخص ماهیت تضادهای درونی سرمایه داری را توضیح دهم. من در این کتاب نشان می دهم که چه گونه حل بحران دهه ۱۷۷۰ وضعیتی را ایجاد کرد که امکان وقوع بحران دیگری از نوع آنچه را که ما در دو یا سه ساله اخیر سرانجام شاهد انفجارش بودیم در خود داشت. این امر ما را به طرح پرسش بزرگ می رساند: چه نوع تعدیلی ممکن است در دینامیسم سرمایه داری صورت گیرد تا مبنای یک بحران جدید در آینده را به وجود آورد؟

سوال - آیا به نظر شما بحران اقتصادی موجود، بیانگر بحران ایدئولوژی بورژایی نیولیبرال نیز هست؟

جواب - تردیدی نیست که مشروعیت نظریه نیولیبرال مورد سوال قرار گرفته است. بسیاری از کسانی که سفت وسخت به فرضیه کارایی بازار باور داشتند، اکنون دریافته اند که در اشتباه بوده اند. بسیاری از اقتصاد دانها توافق دارند که برای برون رفتن از این بحران و ثبات بخشیدن به نظام، باید به طور شدید در اقتصاد دخالت کرد.

راه حلهای نیولیبرالی که در دهه هفتاد و هشتاد میلادی برای برون رفت از بحران به کار گرفته می شدند اکنون دیگر کار برد ندارند. آن زمان از جمله گفته می شد که اتحادیه های کارگری حریص، کارگران طماع و دستمزدهای بالا باعث وقوع بحران شده اند. این استدلالها امروز کارایی ندارند. در حقیقت اکنون اگر بتوان استدلالی در این پیوند مطرح کرد، این است که کارگران از قدرت کمی بر خوردارند. بی تردید از لحاظ ایدئولوژیکی بسیار مشکل است که حزب جمهوری خواه و یا جناح راست حزب دموکرات را واداشت تا بپذیرند که پاسخ مساله در شرایط حاضر نیرومند شدن مجدد کارگران است.

تنها جایی که نشانه های چنین چیزی را می توان دید چین است. دولت مرکزی چین برای اولین بار گذاشت که اعتصاب بزرگ و خود جوش که رهبری آن در دست اتحادیه کارگری وابسته به حزب کمونیست نبود، به وقوع بپیوندد. ما شاهد اعتصاب در هوندا بودیم که به افزایش ۳۰ درصدی دستمزدها منتهی شد. همچنین جدالی در (فاکسون foxconn) در گرفت که نتیجه آن دو برابر شدن دستمزدها خواهد بود. به نظر می آید که دولت چین خواهان گسترش حق و حقوق کارگری است. در دیگر بخشهای جهان سرمایه داری پیشرفته مانند اروپا و امریکا، ما شاهد چنین چیزی نیستیم.

سوال - با توجه به اقدامات کنونی دولتها و اقتصاد دانهای رسمی، به نظر شما چه چیزی دارد جایگزین ایدئولوژی نیولیبرال می شود؟

جواب - یک نظریه نیولیبرالیسم هست که در حقیقت هیچ گاه کارکرد نداشته است. «مارگارت تاچر» آن را آزمایش کرد و در عرض سه تا چهار سال ناکام ماند. یک شکل عمل گرایانه نیولیبرالیسم وجود دارد که پیوسته از بازار آزاد و عدم دخالت دولت در اقتصاد دفاع می کند. اما معنای آن در عمل همواره حمایت از نهادهای مالی بوده است. برای نمونه در جریان بحران بدهیهای دولت مکزیک (۱۹۸۶)، خزانه داری امریکا و صندوق جهانی پول

باید اتحاد گسترده تری از نیروها را در نظر داشت که پرولتاریای سنتی عنصر مهم آن را تشکیل می دهد اما لزوماً عنصری نیست که نقش رهبری کننده داشته باشد.

شکل بندی رهبری باید به همه کنشگران بسط داده شود. برای نمونه، رهبری باید در برگزیده کسانی باشد که شهر و زنده گی شهری که حوزه مورد علاقه من است را تولید می کنند. احتمالاً مبارزه بین کارگران بخش دولتی و خود دستگاه دولت در خواهد گرفت. این يك شکل بسیار ویژه از مبارزه است که مبتنی بر کارخانه ها نیست. در این مبارزه احتمالاً اتحادیه های معلمان و گروه های مانند آنها به سمت ایفای نقش پیشگام رانده خواهند شد. بنابراین به نظر من، گروه های چپ باید بنشینند و از خود بپرسند که در شرایط کنونی چه کسانی ممکن است که نقش پیشگام را بازی کنند و در پیوند با دولتها و کمیته ها چه سیاستی باید داشت؟

سوال - مارکسیسم همیشه به معنای تعریف و تغییر جامعه بوده است. به نظر شما مارکسیسم چه نقشی را باید در بر پایی يك مقاومت جدید با هدف تغییر جامعه ایفا کند؟

به نظر من مارکسیسم نقش کلیدی بازی می کند. از دیدگاه من، درمانده گی اشکال دیگر در اقتصاد سیاسی اکنون چنان آشکار شده که امکان تلاش جدی برای درک روشن مارکسیستی از کارکرد اقتصاد سیاسی فراهم آمده است. مارکسیسم در این سطح از نقد، نقش بزرگی می تواند ایفا کند. همچنین تاریخ مارکسیسم و بخش سازنده آن يك حافظه جمعیت است که از لحاظ سیاسی می توان به آن استناد کرد. به نظر من باید به طور مستقیم گفت که سطح زندگی که ما تا دهه ۱۹۷۰ به آن دست یافته بودیم از هر لحاظ در پیوند با دینامیسم مبارزه طبقاتی قرار داشت که بعد از اکتبر ۱۹۱۷ - حتی در این کشور (امریکا) در دهه ۱۹۳۰ - در جریان بود.

روایتی وجود دارد که می گویند: مارکسیسم شکست خورده است. چنین نیست. در حقیقت مارکسیسم نقش بسیار سازنده می تواند ایفا کند. با وجود این ما در چارچوب مارکسیسم و در نگاه به گذشته باید با آنچه به نظر من درک بسیار محافظه کارانه و جزم گرایانه از جهان است، بسیار نقادانه برخورد کنیم. **برای مثال ما نمی توانیم به گذشته رجوع کنیم و از لنین نقل قول بیاوریم که گویا این راه حل است.** کاری که يك مارکسیست خوب باید انجام دهد این است که به شرایط موجود بنگرد، آن را با اتکا به روش شناسی مارکس از نو تحلیل نماید، چه گونه گی دینامیسم این شرایط را درک و بنابر این به شیوه دخالت کند که جامعه را به سوی راه حل دموکراتیک تر، برابر تر و در نهایت به سوی راه حل تماماً غیر سرمایه داری به پیش براند. به نظر من، مارکسیسم به عنوان يك تیوری و عمل انقلابی، بسیار آموزنده است. مارکسیسم يك سابقه تاریخی فوق العاده دارد. اما ما باید تا حدودی با نگاه انتقادی به این سابقه تاریخی بنگریم و ببینیم که کجا اشتباه و کجا درست عمل کرده ایم. به نظر من، اکنون برای "از نو عرضه" کردن آنچه که مارکسیسم می گوید، زمان بسیار مناسبی است. بسیاری از مردم مایل هستند که این را بشنوند.

يك نظر سنجی بسیار جالب توسط "پوریسرس سنتر" منتشر شده است که می گوید تنها ۴۳ درصد مردم امریکا فکر می کنند که سرمایه داری خوب است. تصور می کنم که به ویژه در میان گروه جوان تر، بین سنین ۱۸ تا ۳۰ سال، ۴۳ درصد فکر می کنند که سوسیالیسم بهتر است. بنابراین حتی در این کشور با وجود کسانی چون «گلن بك Glenn Beck» درست به دلیل انقلابی که در در دیدگاه ها به وجود آمده، آنان بسیار نگران اند. ما می توانیم این انقلاب در دیدگاه ها را با ارایه بحثهای خودمان تقویت کنیم. در این پیوند ادای سهم من نوشتن "راز سرمایه" بوده است که برای مردم قابل فهم است و می توانند به خوبی دریابند که استدلال مارکسیستی بدون آنکه نسبت به آن دچار جزم اندیشی و تکبر شوند چیست؟ به نظر من، ما باید خودمان را در چنین جایگاهی قرار دهیم.

"نه، ما آن را نمی پردازیم. هزینه بحران را باید بانکداران، سرمایه داران مالی و طبقات بالا بپردازند". بعضی از این آخريها، روی هم رفته ضربه خورده اند. اما اکثریت شان تا این لحظه از بحران جان سالم به در برده اند. به هر رو ما شاهد بسط دینامیسم مبارزه طبقاتی هستیم.

سوال - همانطور که شما اشاره کردید، در ایالات متحده و اروپا برنامه ریاضت اقتصادی را در دستور کار قرار داده اند، آیا به نظر شما این برنامه باعث حل بحران خواهد شد؟

جواب - برنامه ریاضت اقتصادی می تواند به حل بحران بودجه دولت کمک کند اما این کار نیز به همان شیوه حل بحران بانکی خواهد بود که باعث سر بر آوردن بحران بودجه شد. بنابراین پرسش بزرگ این است که حل بحران مالی دولتی کدام بحران را سبب خواهد شد؟ شکی نیست که این کار باعث ایجاد بحران بیکاری خواهد شد. اگر دولتها برنامه ریاضت اقتصادی را پیش ببرند به همان گونه که (دیوید کامرون) نخست وزیر انگلستان از کاهش بزرگ هزینه ها صحبت می کند، نتیجه اش بیکاری در مقیاس گسترده خواهد شد. هم اینک در اینجا، یعنی در ایالت نیویارک، از کاهش شدید بودجه و بیکاری گسترده در بخش دولتی سخن می گویند. بنابراین برنامه ریاضت باعث شروع مبارزه بزرگ به ویژه بین دولت و اتحادیه های کارگری در بخش دولتی خواهد شد. بنابر این چون آنها در حال جا به جا کردن بحران هستند، احتمالاً ما شاهد همان چیزی خواهیم بود که در یونان و اسپانیا شاهدش بوده ایم: آغاز يك مبارزه فراگیر. در اینجا دوباره بر می گردیم به این تز من که بحرانها حل نمی شوند، بلکه از يك عرصه به عرصه دیگر منتقل می گردند.

سوال - نظر شما در مورد پاسخ چپ به کاهش بودجه دولتی و همین طور نظراتان در مورد راه پیشروی چپ چیست؟

جواب - بسته گی به این دارد که چه کسی را چپ بنامیم. گروه های زیادی در چپ هستند که از این شرایط ناراضی اند. اما در میان چپ تحلیل واحدی از ماهیت معضل کنونی وجود ندارد. ما با شکل بندی فیصدی نمی گردد. آنده زنان تحصیل کرده و با سواد که همزمان با تسلط جاهلیت، مهاجرت اجباری را متقبل شدند به سبب تداوم وخامت اوضاع نتوانستند به کشور باز گردند و با سپری شدن زمان، احتمال بازگشت شان نیز محدود تر می گردد. برخی زنانی که به ولسی جرگه و دیگر رده های حاکمیت راه یافته اند یا گذشته عضویت در تنظیمهای مجاهدین دارند یا عضو برحال آن تنظیمها اند. آنها به هیچ صورت از توده های ملیونی زنان محروم و زجر دیده از جنگ و ناهنجاریهای شرایط کنونی نماینده گی نمی کنند.

به اضافه محرومیت زنان از دسترسی به علم و دانش، خشونت مروج در خانواده و ماحول آن و نقض حقوق اجتماعی آنان در سالهای اخیر گسترش بیشتر یافته، بیداد می کند. رژیم حاکم به نهاد های دفاع از حقوق زنان واقعی نمی گذارد و حتی شبه نهادی را که خود ایجاد کرده است صلاحیت و کار آیی لازم ندارد. زمامداران افغانستان نه تنها به حقوق زنان و نهاد های مدافع آنها اعتنای ندارند بلکه گاهی توهین

ها و سازمانهای مختلف در چپ روبرو هستیم، بنابراین پاسخ واحدی در چپ وجود ندارد. به نظر من اکنون که بحران دارد به سرعت به سمت اتحادیه های کارگری در بخش دولتی منتقل می شود احتمالاً ما شاهد پاسخ طبقاتی کلاسیک تری نسبت به زمانی که بحران در سیستم بانکی قرار داشت خواهیم بود. این امر باعث همگرایی بسیاری از نیروهای چپ در اطراف این ایده خواهد شد که باید از عموم مردم در برابر برنامه ریاضت اقتصادی که توسط دولتها اتخاذ شده دفاع کرد.

نوشته‌ال‌ن گریش

درباره سوریه

پادشاه عربستان سعودی در یک مکالمه تلفنی به رئیس جمهوری روسیه گفته که هر گفتگویی در مورد سوریه، «اکنون، بیهوده» است. (خبرگزاری سعودی، ۲۲ فوریه ۲۰۱۲). منظور او چیست؟ که تنها راه ممکن، مداخله نظامی است؟ که باید مخالفان را مسلح کرد؟ ظاهراً، نشست دوستان سوریه که قرار است روز جمعه ۲۴ فوریه در تونس برگزار شود، در این مسیر قدم بر می‌دارد.

شورش در سوریه که به زودی وارد دومین سال می‌شود، پرسشهای حادی مطرح می‌کند که پاسخ ساده‌ای ندارند، مگر این که بدترین سیاست را برگزینند. بد نیست یادآوری شود که سرنگونی صدام حسین به دست ایالات متحده آمریکا برای عراقیها بهای سنگینی به همراه داشت و در دهه‌های آینده نیز خواهد داشت.

ریشه‌های شورش،

ریشه‌های شورش در سوریه نیز همان سه عاملی است که از مراکش تا عراق به جنبشهای اعتراضی منتهی شد:

رد رژیم مستبد، استبداد کامل دولت و سرویسهای سرکوبگر آن و رواج شکنجه؛

گسترش فساد - گشایش اقتصادی (با تشویق وسیع غرب که به انحصار ثروتهای ملی در دست مافیایی حول رئیس دولت منجر شد) - ثروت فخر فروشانه دسته کوچک در مقابل فقری که حاصل سیاست رفع مسوولیت از خود دولت است (که البته آن هم خواسته مشاوران غربی بود)؛

وزنه نسل جوان. پر جمعیت ترین نسل جوان در تاریخ کشورهای عربی که به سن بلوغ می‌رسند. اینان که تحصیلات بهتری دارند به هیچ وسیله جذب شدن در جامعه (کار و نه فقط بلکه همچنین کسب مسوولیت در سطح آمل شان) دسترسی ندارند؛

این سه عامل موجب پیروزی سریع در تونس و مصر شد ولی در یمن با مشکلاتی روبروگردید. برای به زانو در آوردن سرهنگ معمر قذافی، مداخله نیروهای نظامی ناتو لازم بود که بسیار فراتر از مصوبات قطع نامه (۱۹۷۳) شورای امنیت سازمان ملل عمل کردند. در بحرین، هر چند، مداخله تانکهای سعودی جلو پیشرفت جنبش را گرفته ولی هنوز هنوز به قوت ادامه دارد. در نقاط دیگر، با مخلوطی از مصالحه سیاسی (مراکش) و دست و دلبازی مالی (الجزایر و عربستان سعودی) فعلاً جلو اعتراضات را گرفته اند، ولی تا چه زمانی؟

اما وضع در سوریه از چه قرار است؟ «بشار اسد» که در گذشته تا حدی محبوبیت داشت، گمان برد که سیاست منطقه‌ی کشورش (مخالفت با اسرائیل و سیاستهای آمریکا) او را در امان خواهد گذاشت او که کاملاً در اشتباه بود، در طی چند ماه، تلاش کرد اعتراضات آرام مردم را مسلحانه قلمداد و دست نشانده خارج معرفی کند که هدفش نابودی رژیم است که با اسرائیل و ایالات متحده مخالفت می‌کند. اسد با امتناع از اقدام به اصلاحات جدی و گفتگو با اپوزیسیون، با استفاده لگام گسیخته از خشونت علیه تظاهرکننده‌گان که عمدتاً مسالمت آمیزند و با شکنجه رایج به رشد خشونت کمک کرده و در این رهگذر، بخشی از مردم را به سوی مبارزه مسلحانه سوق داده است؛ او با همان حرکت، مداخله‌ی را تقویت می‌کند که ادعای مبارزه با آن را دارد.

ازین رو، او با نیت کسانی که هدف شان اصلاحات (و صد البته، استقرار رژیم دموکراتیک) نیست، بلکه حمله به ایران را تدارک می‌بینند و امیدوارند متحد اصلی عرب او را ساقط کنند، همراهی می‌کند.

واقعاً، چه کسی می‌تواند یک لحظه گمان کند که رژیم سعودی در پی استقرار دموکراسی در سوریه است در حالی که عربستان هیچ مجلس منتخبی را به رسمیت نمی‌شناسد؟ رژیم که وزارت کشورش اعلام کرده که تظاهرات مردم در شرق عربستان «نوع جدیدی از تروریسم است»! چه کسی تصور می‌کند که ریشه اظهارات ایالات متحده آزادی است در حالی که «تروریست» هایی را که این کشور دستگیر می‌کرد برای بازجویی به سوریه می‌فرستاد (که به آن نام انگلیسی { radiation برگردان } داده اند) چرا که در این کشور شکنجه رایج بود؟

چه کسی باور می‌کند که دموکراسی مشغله ذهنی «نیکولا سارکوزی» است، رئیس جمهوری که از «بشار اسد» در پاریس در ژوئیه ۲۰۰۸ استقبال کرده و در سپتامبر همان سال دیدار او را پس داد و از دیکتاتورهای تونس و مصر حمایت کرده، حتی کلمه‌ای در مورد کشتار غزه هنگام تهاجم اسرائیل در دسامبر ۲۰۰۸ بر زبان نیاورد؟ طنز تلخی است که یادآوری کنیم که روزنامه نگاران فیگارو در آن زمان رهنمودی دریافت کرده بودند که در مقاله‌های خود به زندانیان سیاسی سوریه اشاره نکنند.

برای کشورهای یادشده و نیز اسرائیل، هدف، سرنگونی رژیم متحد ایران در چارچوب تدارک حمله نظامی به این کشور است.

بدیهی است که شماری از قدرتها و از جمله در درون شورای ملی سوریه، با تکیه به یک کارزار رسانه‌ی، مداخله نظامی را تشویق می‌کنند.

برای سوریه نیز، نبرد یک نبرد تبلیغاتی است. مدتهاست که رژیم این نبرد را باخته است. تاکیدات رژیم اغلب مسخره و عجیب و غریب است و دروغهای آشکار و عملکردش وحشیانه. با وجود این، آیا اخباری که شبانه روز در همه رادیو و تلویزیونها می‌چرخند و اغلب تنها منبع آنها اپوزیسیون خارج از کشور سوریه است، واقعیت دارند؟ مدت زیادی، رسانه‌ها خبرهای مربوط به مرگ افسران و ماموران پلیس را رد کردند، اکنون درستی آن‌ها معلوم شده است؛ از یک سال پیش، رسانه‌ها مرتباً اعلام می‌کنند که اعتراضات به دمشق رسیده است. طبیعی است که مرگ دو روزنامه نگار در حمص مایه تاسف است و یادآوری باید کرد که رژیم سوریه، اغلب با ممنوع کردن سفر خبرنگاران و آزادی رفت و آمد آنان، خود به رواج آن چه می‌خواهد افشا کند، کمک می‌کند.

گزارشی در دسترس است با عنوان «لبنانی شدن ساختگی سوریه» که گر چه می‌توان با برخی نکات آن موافق نبود ولی گزارشی است بر آن چه در محل می‌گذرد. شایسته است که توجه بیشتری به محتوای آن بشود.

نظامی کردن،

در حمص، رفتار نیروهای نظامی رژیم غیر قابل قبول است. هدف این نیروها نه نابودی همه شهر بلکه محلات سنی است که شورش کرده اند. زیرا ارتش با مبارزانی روبرو است که بیشترشان با از خود گذشته گی آماده اند با حمایت بخشی از اهالی تا پایان به مبارزه ادامه دهند. اگر این وضع، خشونت نبردها را توضیح می‌دهد، ولی روشن است که شرایط موجود، زیاده رویهای خشونت بار رژیم را توجیه نمی‌کند.

با این همه، بد نیست یادآوری کنیم که از استدلالاتی که علیه حماس در دسامبر ۲۰۰۸ ژانویه ۲۰۰۹ به کار برده شد («که گویا آنان اهالی ... ←

شده بود، بدون این که صحبتی از اپوزیسیون مسلح به میان آید و به طرح اتحادیه عرب که عربستان تحمیل کرده بود و کناره گیری «بشار اسد» را درخواست می کرد، استناد می شد. آیا این قطع نامه می توانست پوششی برای مداخله نظامی باشد؟ شواهد حاکی از هراس مسکو و پکن از این بابت است، به ویژه که قبلاً قطع نامه (۱۹۷۳) در مورد لیبیا، آنان را دچار درد سر کرده بود. میشود ظن آنها را درک کرد، چرا که می شد پیش بینی کرد که اظهارات فرانسه و دیگر دولت‌ها راه را به سوی عملیات نظامی به بهانه حفاظت از غیرنظامیان باز می کند.

راه مذاکره،

پس در این صورت، نباید هیچ اقدامی کرد؟ نه. اما، تنها امکان، راه حل نظامی نیست. از سویی، فشار بر سوریه و از جمله در زمینه اقتصادی اعمال می شود (می شود بر این فشارها افزود به شرط این که رژیم را هدف قرار دهد و نه اهالی را) و بخشی از بورژوازی سوریه را که از رژیم حمایت می کند، به فکر واداشت. از سوی دیگر، اولین ماموریت اتحادیه عرب، به رغم مشکلات، امکان داد تا خشونت‌ها محدود شود؛ عربستان سعودی موفق به خروج آنها شد (باید گزارش آن هیئت را خواند؛ گزارش با آن چه در رسانه‌ها بازتاب یافت تفاوت دارد، به صورتی که مدتها این گزارش را مخفی کردند)؛ برعکس، می بایست این ماموریتها از سر گرفته شود و گسترش یابد. سرانجام، برخلاف نوشته‌ها، نه روسیه و نه چین به «اسد» چراغ سبزی نداده و تلاش می کنند بر او فشار وارد کنند. همان طوری که یک روزنامه نگار لبنانی آگاه گزارش می دهد، مقامات سوری در زیر فشار روسها از استفاده از هواپیماهای جنگی و سلاحهای سنگین در سرکوب اخیر خود داری کردند. از این نظر، با شرایط حما در سال (۱۹۸۲) تفاوت وجود دارد (الاخبار، ۲۲ فبروری ۲۰۱۲).

راه مذاکرات باریک است و به زمان نیاز دارد. تا آن موقع، مردم کشته می شوند... اما، یک مداخله نظامی قربانیان بیشتری خواهد داد.

علاوه بر آن، باید یادآور شد که «افرائیم هالوی»، رئیس پیشین (موساد) و مشاور سابق امنیت ملی در روزنامه اینترناشنال هرالڈ تریبون (۷ فبروری ۲۰۱۲) در مقاله جالبی با عنوان «پاشنه آشیل ایران» توضیح می دهد که سرنگونی رژیم دمشق امکان می دهد تا از بدیل ویرانگر جلوگیری شود: بمباران ایران یا تشدید تحریمها که می تواند بهای نفت را به میزان غیرقابل تحملی افزایش دهد. بر عکس، با حذف متحد سوری تهران، این رژیم فوق العاده تضعیف می شود.

کشور سوریه، در سال ۱۹۴۶ استقلال خود را از فرانسه به دست آورد. اما در پی آن، به ویژه به دلیل منافع متضاد گروههای مختلف در جامعه، شاهد دورانی از بی ثباتی سیاسی بود. سوریه زمانی که امپراتوری اسلامی بود، همیش مورد تهاجم و اشغال همه قدرتهای بزرگ آن وقت جهان مانند، رومیها، مغولها و صلیبیون و ترکها قرار گرفته بود.

سوریه و مصر برای مدت کوتاهی (۱۹۵۸-۶۱) در دوران ریاست جمهوری جمال عبدالناصر در مصر، اتحادیه بی را تشکیل دادند. ولی با وقوع یک کودتای نظامی، سوریه مجدداً راه استقلال کامل را در پیش گرفت. در سال ۱۹۶۳ حزب پان عرب بعث، که تحت کنترل علویها است، قدرت را به دست گرفت و تا به امروز (در حدود پنجاه سال) در کشور حکمرانی می کند. (سکرتر مسوول نشریه)

را با مخفی شدن در میان شان به گروگان می گیرند»، در مورد سوریه استفاده نکرده اند؛ امیدواریم که در صورت حمله اسرائیل در آینده، همین طور رفتار کنند.

یکی از ابعاد بسیار خطرناک این مناقشه این است که به یک درگیری «مذهبی» تغییر شکل یابد. نادرست است که گفته شود ریشه همه چیز در تعلقات مذهبی یا فرقه ای است: از میان علویها، بخشی از اپوزیسیون پشتیبانی می کنند و نیز سنی هایی هستند که رژیم را به شورشیان ترجیح می دهند. اما، حکومت با تکیه بر پایگاه علوی اش، بدون تردید بر تنشها افزوده است. از سویی، اپوزیسیون یا بخشی از اجزای آن، از جمله شورای ملی سوریه وضع بهتری ندارد و از دادن تضمینی برای آینده ناتوان است. بعید است که کسی متوجه نشده باشد که چرا مثلاً (کردها) که از نخستین نظاهرکنندگان بودند (از جمله برای دریافت کارت شناسائی ملی)، از این پس خود را عقب کشیده اند. (کردها) از عدم شناسائی حقوق شان توسط شورای ملی سوریه تکان خورده اند. رژیم به نوبه خود، گویا تمایل دارد تا (پ کا کا) یا (حزب کارگران کردستان) را که در سالهای دهه (۱۹۹۰) از آن علیه ترکیه استفاده کرده بود و هنوز در میان کردان سوریه بسیار محبوب است، دوباره فعال کند.

از سوی دیگر، شورای ملی سوریه، با اعتراض شماری از مخالفان روبروست. آنان شورا را متهم می کنند که زیر سلطه اسلام گرایان قرار داشته و چند چهره هوادار غرب را هم برای صحبت با رسانه‌ها برگزیده است. از همین رو، اخیراً با رهبری دکتر عمر قرابی، رئیس پیشین سازمان دفاع از حقوق انسانی سوریه، جبهه ملی برای تغییر تاسیس شده است، (دیلی نیوز، ۲۱ فوریه ۲۰۱۲). این جنبش به شورای ملی سوریه خرده می گیرد که چرا علویها و ترکمن را به عضویت نمی پذیرد.

گروه های دیگر، از جمله جامعه مسیحی و همچنین دروزها نه از روی علاقه به رژیم، بلکه از ترس هرج و مرجی که ممکن است سقوط رژیم به وجود آورد، تردید دارند.

زیرا، نظامی شدن کشمکش در راه است و در بطن خود، جوانه های جنگ داخلی (شاید تنها راه خروج از مخمصه برای رژیم) را حمل می کند. روزنامه لبنانی دیلی استار (۲۳ فوریه) در گزارشی درباره ارتش آزاد سوریه بر دو عامل که اغلب مطبوعات درباره آن سکوت می کنند، انگشت گذاشت: این ارتش دارای پایگاه در لبنان است (و همین طور در ترکیه)؛ ارتش آزاد سوریه در انتقام گیری مذهبی تردید به خود راه نداده و علویها را به قتل می رساند. همچنین، جنگجویان عراقی و از جمله اعضای القاعده به صفوف شورشیان سوری پیوسته اند و وزارت خارجه امریکا نیز آن را تایید می کند.

ما در بن بست به سر می بریم. اپوزیسیون (یا مجموعه اپوزیسیونها) از سرنگونی رژیم ناتوان بوده و رژیم نیز از نابود کردن اپوزیسیون ناتوان است. حتی می توان گفت که کار رژیم سوریه ساخته است و بیشتر از چندماه دوام نخواهد آورد. پس، پرسش این است که آیا کشور در جنگ داخلی غرق خواهد شد یا شکلی از دگرگونی سیاسی خواهد یافت که چه بخواهند یا نه، به گفتگو نیاز دارد.

در چنین چارچوبی است که می بایست و توی رهبران روس و چینی به قطع نامه شورای امنیت سازمان ملل متحد در (۴ فبروری) را تفسیر کرد. متن قطع نامه با ملاحظاتی همراه بود که برخی از ایرادات روسیه و چین را دربر داشته باشد، اما در آن عقب نشینی نیروهای حکومتی از شهرها پیش بینی

باقیمانده عوامل و خامت ... از صفحه اول

لذا دولت دارای ماهیت طبقاتی بوده و شیوه قانونگذاری آن خصلت طبقاتی دارد.

دکتور تقی ارانی می نویسد: "حکومت دستگاهی است که به وسیله طبقه قوی تر تشکیل شده و استیلای آنرا بر طبقه زیر دست تامین می کند. تشکیلات قانونگذاری و قضایی، رهبری تعلیم و تربیت و ذوق هنری تحت قدرت دولت است. بنابراین این واضح است که در جامعه طبقاتی قوانین، طرز حفظ حقوق، آداب و رسوم... تولید افکار در اطفال و افراد تمام، طبقاتی بوده و به نفع طبقه معین خواهد بود. نباید ایدئالیست شده و تصور کرد که چنین دستگاهی (یعنی دولت) خوشی و سعادت تمام افراد را تامین خواهد کرد."

قوانین تدوین شده در ادوار پیشین (در برخی کشورها تا امروز) از رسوم مسلط دینی بر حیات اجتماعی مایه گرفته تکیه گاه نیرومند معنوی در جهت نگهداری و تقویت منافع طبقات فرادست محسوب می شدند، (در کشورهای دارای مناسبات اجتماعی فیودالی و ماقبل فیودالی مانند افغانستان تا امروز نیز چنین است). با پیشرفت صنعت در اروپا در سده ۱۸، ظهور سرمایه داری به مثابه نظام حاکم اجتماعی و ضرورت کاربرد دانش مدرن سریعاً در حال تکامل، از اهمیت عناصر دینی در نورمهای حقوقی کاسته شد و با گذشت زمان پندارهای مدنی جاگزین آنها شدند. بدین ترتیب نظامهای با قوانین مدنی پدید آمدند.

حاکمیت کنونی در افغانستان و قوانین رایج آن مبین عقب مانده ترین نحوه دولت داری و نظام ناکاره قانون گذاری اند که احیا و استحکام شیرازه از هم پاشیده اجتماعی در جامعه افغانی را به یک پروسه طاق فرسا و دراز مدت می کشاند.

افغانستان در حال حاضر دارای یک ساختار سیاسی نامتجانس تشکیل یافته از حلقات معین فرادست، ساختار پر از تضادهای درونی ناشی از زدوبندهای مصلحتی - منفعتی مبتنی بر منافع فردی، خانواده گی، قبیله ای، ناسیونالستی و زبانی و یک قانون اساسی مملو از پارادکس است که ماهیت ضد مردمی نظام حاکم کنونی را بازتاب می دهد.

قانون اساسی کشور با هدف تداوم و ابقا سلطه عقب گرایی از یکسو و تحکیم پایه های نفوذ لایه های زورمند ظهور یافته در دو دهه اخیر در پیوند تنگاتنگ با منافع اینویستور (سرمایه گذار) های خارجی که مقاصد جدا از منافع مردم افغانستان را برای تحقق برنامه های ستراتیژیک منظوقی خویش دنبال می نمایند تدوین یافته، در برگرفته هیچ گونه تضمینی در جهت تامین حقوق اجتماعی مردم نیست. محتوای اصلی ضد دموکراتیک این قانون زمینه های عملی سازی چند عبارت دموکراتیک را که به هدایت کارشناسان غربی وارد متن شده اند به خودی خود منتفی می سازد. همین امر باعث می گردد تا منتقدین و رسانه های گروهی در داخل کشور نتوانند از بیان شکلی دلایل نابسامانیهای اجتماعی فراتر روند و عوامل اصلی بحران کنونی را که ریشه در ماهیت رژیم و قوانین آن دارند برملا سازند. آنانیکه به انجام چنین کار جرئت می ورزند با دسیسه سازیه از صحنه رانده می شوند. دلیل اینکه همین قوانین موجود هم عملی نمی گردند، در ناباوری مجریان سرکاری به محتوای آنها و نیز نبود تعریف و توضیح روشن از ابهامات و تناقضات مندرج آنها نهفته است.

گرداننده گان حاکمیت دولتی در سراسر افغانستان و نیز بازیگران اساسی در جناح سیاسی مخالف آن عمدتاً افرادی اند که در تمام نا به سامانیهای دو

دهه اخیر دخالت دارند و مسوول اند. مافیای تجاری متشکل از معامله کننده گان تریاک و دیگر بخشهای تجاری، قشر نوظهور مقتدری را به میان آورده که در همه عرصه های زنده گی جامعه نفوذ دارد. مافیای تجاری از امتیازی که بازار آزاد نوع افغانی بر پایه قانون اساسی برایش داده است شریانهای اساسی اقتصاد را در کنترل داشته فراهم آوری سهولتهای اجتماعی قانونی را تقریباً ناممکن می سازد. در حقیقت مردم یک کشور "قانوناً" در بی سرنوشتی اجتماعی رها می گردد.

پارلمان را صرف نظر از قدامت و نقش طبقاتی آن، از زمان تسلط مطلقه زورگویان قیصری بر مجلس سنای روم باستان تا انتخاب دموکراتیک نماینده گان طبقات و اقشار گوناگون اجتماعی در پارلمانهای مدرن امروزی، "خانه نماینده گان ملت" می نامند زیرا منتخبین مکلف اند از هر مرجعی که انتخاب شده اند از منافع آن نماینده گی کنند و در برابر آن مرجع پاسخگو باشند. ولسی جرگه افغانستان به دلایل آشکار در برابر هیچ کسی و هیچ مرجعی مسوول و پاسخگو نیست. این مجمعه تنها برای آن ایجاد گردیده که همانند رژیم پنوجت در چیلی، مصئونیت مسوولین حوادث خونبار گذشته از پاسخ دهی را تامین نموده مکان رهائشی مناسبی برای حلقه معینی از افراد زورمند جامعه باشد. ولسی جرگه جمهوری اسلامی افغانستان از هنگام پیدایش آن تا اکنون عمدتاً درگیر تشهای درون قدرت بوده گامی به سود بهبود وضع در کشور نگذاشته است.

وضع امنیتی کشور با گذشت زمان تشنج بیشتر کسب می نماید. ازدیاد حملات انتحاری در یکی - دو سال اخیر به وسیله طالبان در شهرهای بزرگ، آزادی عمل باندهای مسلح قاچاق مواد مخدر در سرتا سر کشور، بی نظمی، خود سری و عدم هماهنگی در سوق و اداره نیروهای مسلح حکومت، فساد اداری در تمام قدمه های حکومتی و خطرناکتر از همه گسترش هر چه بیشتر فعالیت و نفوذ طالبان نسبت به گذشته، مسایلی اند که راه بهبود وضع امنیتی را مسدود نگهداشته اند. اگر چندی پیش طالبان نیروی قابل سرکوب پنداشته می شدند حالا به مثابه نیروی نظامی مطرح و طرف مذاکره از جانب حکومت و حامیان خارجی آن پذیرفته شده اند.

بدون شک تداوم این همه نابسامانیها اثرات بد و ناگواری بر وضع اجتماعی کشور گذاشته راه های بهشد آنرا عملاً به بن بست کشانیده است. همین اکنون در اکثریت دهات و ولسوالیهای ولایات مرکزی، شرقی و جنوبی کشور عرضه خدمات اجتماعی مطلقاً فلج است، مکاتب، کلینیکها و پرسونل صحی وجود ندارند و از پروژه های عمرانی نیز خبری نیست. در دیگر ولایات که مکاتب فعال اند و مراکز صحی اینجا و آنجا به چشم می خورند کیفیت آموزش و خدمات صحی در سطح نازل قرار دارد.

سیستم بهداشتی در کابل و شهرهای بزرگ کشور ماهیت اجتماعی خود را از دست داده به یک عرصه تجاری مبدل گردیده است. کارمندان حرفوی بخش بهداشت چه در بیمارستانهای دولتی و چه در کلینیکها و معاینه خانه های شخصی بیشتر به "تجارت" مصروف اند تا ارایه خدمت.

کشور های غربی فعالیت دوباره مکاتب بعد از سقوط طالبان را دست آورد عمده حضور ناتو میدانند. مسلم است که درهای مکاتب بعد از سقوط امارت طالبان بازگشائی شده و اطفال بیشتر نسبت به آن زمان امکان دسترسی به آموزش را پیدا کرده اند، اما شمار چشمگیر آنها به دلیل فقر خانواده گی، نبود مدارس در ساحات زیست شان و نیز نا امنی ناشی از تهدید طالبان و فعالیتهای تروریستی آنها از آموزش محروم اند.

حتی در ساحات زیر کنترل دولت امنیت مدارس کاملاً تامین نبوده، ←

"مراکز فساد اخلاقی" عنوان می یابند.

دور از تصور است که در موجودیت رژیم حاکم، کاری برای بهبود وضع درین راستا انجام یابد. اینکه بعد از خروج ناتو در سال ۲۰۱۴ این راستا و راستاهای دیگر چه گونه انکشاف خواهند کرد، پیشگویی دشوار است اما حقیقت مسلم اینست که در صورت تداوم حاکمیت و وضعیت سیاسی کنونی، بهبودی در جو سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی کشور به وقوع نخواهد پیوست.

همانگونه که محاسبه ای از میلیاردها دالر سرازیر شده در سالهای اخیر وجود ندارد، چه گونه گی کار بُرد منابع مالی خارجی در آینده نیز مبهم است. به قول یکی از کارشناسان دانشگاه راند امریکا "هرگاه منابع مالی بیشتر در سالهای آینده باعث ادامه روند رشد نامتوازن کنونی شود، شورشهای احتمالی ناشی از فقر، بی عدالتی و تفاوت ثروت در جامعه ثبات نظام را بیشتر از نا امنی و خشونت‌های حاصل از حملات گروه‌های شورشی تهدید خواهد کرد".

زمینه های عملی سازی تساوی واقعی حقوق زن و مرد، تامین جایگاه شایسته زن در اجتماع و حل دیگر معضلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تنها در یک نظام سیاسی دموکراتیک و مترقی می توانند فراهم گردند.

نهضت آینده افغانستان بر آنست که "ستمهای طبقاتی، قومی، جنسی و مذهبی که در جامعه افغانی مستقر اند، افغانستان را از نگاه اجتماعی در شمار عقب مانده ترین کشورهای جهان قرار می دهند. خاتمه دادن به این وضع نیاز مند یک رستاخیز عظیم اندیشه ای، سیاسی، اقتصادی و اجتماعیست" + تدارک و راهبرد این رستاخیز بسیج نیرو ها را میطلبد و این، رسالت نیروهای روشنبین، دموکرات، چپ و تحول طلب است تا، هنوز که دیر نشده درین راه پیشتاز شوند.

دیوید هاروی پروفیسور انسان شناسی گفته است:

ما نمی توانیم به گذشته رجوع کنیم و از لنین نقل قول بیاوریم که گویا این راه حل است. کاری که يك مارکسیست خوب باید انجام دهد این است که به شرایط موجود بنگرد، آن را با اتکا به روش شناسی مارکس از نو تحلیل نماید، چه گونه گی دینامیسم این شرایط را درک و بنابر این به شیوه دخالت کند که جامعه را به سوی راه حل دموکراتیک تر، برابر تر و در نهایت به سوی راه حل تماماً غیر سرمایه داری به پیش براند. به نظر من، مارکسیسم به عنوان يك تیوری و عمل انقلابی، بسیار آموزنده است.

مارکسیسم يك سابقه تاریخی فوق العاده دارد. اما ما باید تا حدودی با نگاه انتقادی به این سابقه تاریخی بنگریم و ببینیم که کجا اشتباه و کجا درست عمل کرده ایم. به نظر من، اکنون برای "از نو عرضه" کردن آنچه که مارکسیسم می گوید، زمان بسیار مناسبی است. بسیاری از مردم مایل هستند که این را بشنوند.

شاگردان مکاتب به ویژه دختران را گاه گاهی مسموم می سازند. آن جای که مکاتب فعال اند، شاگردان لوازم کافی درسی و معلمان آموزش دیده و مجرب در اختیار ندارند که بدینترتیب پروسه آموزشی آنها نتیجه ملموسی ندارد. به همین دلیل است که با گذشت زمان به لشکر عظیم بی سوادان کشور افزوده می شود.

لذا وضعیت موجود معارف افغانستان را در حالیکه ده سال از حاکمیت رژیم کنونی و حضور امریکا - ناتو در افغانستان گذشت، دست آورد نامیدن و علایم رضایت تبارز دادن، عوامفریبی بیش نیست. ده سال برای تربیه نسل جدید آموزش یافته مورد نیاز و باسواد سازی جامعه در کل، زمان کافی بود که به هدر رفت.

انکشاف اندک شبکه دانشگاهی کشور از تحقق سیاست بازار آزاد افغانی شدیداً متضرر گردیده به یک عرصه دیگری از فعالیتهای بازرگانی افراد و حلقات معین تبدیل شده است. بیشترین پوهنتونها در سالهای اخیر با سرمایه گذاری خصوصی افراد و حلقاتی که خود به گونه مرموز سرمایه اندوخته اند ایجاد گردیده از معیارهای اکادمیک و کیفیت لازم دانشگاهی برخوردار نیستند. فارغان این پوهنتون ها توانایی و صلاحیت لازم مسلکی ندارند. به توسعه کمی و کیفی موسسات آموزش عالی دولتی نیز توجهی مبذول نگردیده است.

جوانان که نیروی خلاق و سازنده جامعه را تشکیل می دهند از وضع کنونی بیشتر از دیگران رنج می برند. اکثریت عظیم آنها از کار، تحصیل و دیگر حقوق و نیازمندیهای اجتماعی محروم اند که این حالت تعداد کثیر آنها را به اعتیاد کشانیده است. وضع کنونی، آینده روشنی برای آنها پیشگویی نمی کند. هزاران جوان به مقصد جستجوی مکان راحت برای زنده گی با پذیرش پرداخت پول گراف و تحمل خطرهای فراوان جانی راهی کشورهای غربی می گردند که آنجا نیز بنا بر عواملی نظیر دشواریهای قانونی برای دریافت جواز اقامت و از جانب دیگر بیسوادی و کمسوادی اکثریت آنها، آینده روشن و تضمین شده بی در انتظارشان نیست.

زنان افغان بار سنگین مظالم اجتماعی را دایم بر دوش می کشند. زنان تنها قشر اجتماعی اند که از فضای نسبتاً بازتر شده بی دهه اخیر ولو به قدر ناچیز، مستفید نشده اند. با وجود گذشت ده سال هنوز تعداد زنان تحصیل کرده و با سواد متناسب با جمعیت کشور حتی شامل فیصدی نمی گردد. آنچه زنان تحصیل کرده و با سواد که همزمان با تسلط جاهلیت، مهاجرت اجباری را متقبل شدند به سبب تداوم وخامت اوضاع نتوانستند به کشور باز گردند و با سپری شدن زمان، احتمال بازگشت شان نیز محدود تر می گردد. برخی زنانی که به ولسی جرگه و دیگر رده های حاکمیت راه یافته اند یا گذشته عضویت در تنظیمهای مجاهدین دارند یا عضو برحال آن تنظیمها اند. آنها به هیچ صورت از توده های ملیونی زنان محروم و زجر دیده از جنگ و ناهنجاریهای شرایط کنونی نماینده گی نمی کنند.

به اضافه محرومیت زنان از دسترسی به علم و دانش، خشونت مروج در خانواده و ماحول آن و نقض حقوق اجتماعی آنان در سالهای اخیر گسترش بیشتر یافته، بیداد می کند. رژیم حاکم به نهاد های دفاع از حقوق زنان وقعی نمی گذارد و حتی شبه نهادی را که خود ایجاد کرده است صلاحیت و کار آبی لازم ندارد. زمامداران افغانستان نه تنها به حقوق زنان و نهاد های مدافع آنها اعتنای ندارند بلکه گاهی توهین و حقارت را نسبت به آنها نیز روا میدارند، چنانچه "خانه های امن" که به حمایت سازمانهای خیریه داخلی و خارجی، صدها زن فرار کرده از خشونت را پناه داده اند توسط وزیر حکومت

داؤد اسعد

اهداف و خواسته های ایالات متحده آمریکا

در شرق نزدیک

مدت زمان مدیدی درمورد بروز جنگ جهانی سوم سخنی در میان نیست. اگر به واقعیت‌های روز برگردیم، می بینیم که در مقابل دیده گان ما جنگها با تعمیم همه جانبه آن به واقعیت زنده گی مبدل گردیده است. اگر به مقایسه بپردازیم می بینیم که در سال ۱۹۱۸ جنگ اول جهانی ۱۷ میلیون کشته را گواه بود، ولی این رقم در سال ۱۹۴۵ یعنی پایان جنگ دوم جهانی به ۵۰ الی ۷۰ میلیون رسید. اگر در جنگ اول جهانی هفتاد میلیون فرد مسلح رهنسار جبهات جنگ شدند این رقم در جنگ دوم جهانی به ۱۱۰ میلیون فرد مسلح رسید. به همین ترتیب تعداد کشورهایی که در جنگ اول جهانی شریک بودند نزدیک به ۴۰ کشور می رسید که در جنگ دوم جهانی این رقم به ۶۰ کشور رسید و اینک در کره خاکی ما قریب به اتفاق همه کشورهای سرمایه سالار و دلقکهای مسلط شان در کشورهای فقیر، مرتجع، مستعمره و نیمه مستعمره جهان یا این که منافع و بقای استراتژیک شان را در جنگ سراغ می کنند و یا این که با نهادن پا بر گلوئی خلق مظلوم کشورهای شان به زر اندوزی و برادر کشی می پردازند.

ما در این اواخر شاهد آن هستیم که بیشتر از ۱۲/۰۰۰ سرباز: ایالات متحده آمریکا، بحرین، مصر، عراق، اردن، پاکستان، قطر، انگلستان، فرانسه، عربستان سعودی، لبنان، هسپانیا، ایتالیا و استرالیا در یک مانور نظامی گسترده یی که حدود سه هفته ادامه یافت و به نام "شیرگران" (Eager Lion) موسوم بود، عملی گردید که از جانب ایالات متحده آمریکا واحدهای نخبه نیروهای زمینی، قوای هوایی و بحری و نیروهای واکنش سریع شامل آن می باشند. با وضاحت تمام روزنامه پرتیراژ حزب کمونیست چین (روزنامه مردم) در این روزها این حادثه و پیامدهای استراتژیک آن را به تحلیل گرفته و توضیح نمود که "بسیاری از کشورها در غرب آسیا و شمال افریقا در سالهای اخیر به "تعویض رژیم" پرداختند و بدین ترتیب کارزار جیوپولیتیک این مناطق دچار تغییراتی گردید. گذشته از این منازعه مستولی برنامه اتومی ایران، وضع فوق العاده بحرانی درسوریه و مانور نظامی گسترده به رهبری ایالات متحده آمریکا باعث پیچیده گی هرچه بیشتر وضع در شرق نزدیک می گردد.

مانور نظامی "شیرگران ۲۰۱۲" (Eager Lion 2012) با شرکت ۱۷ کشور زمانی آغاز می یابد که کمتر از بیست روز از تمرینات نظامی زیر نام "مناسبات همه گانی" (Main Connection) با شرکت ایالات متحده آمریکا و ۹ کشور شرق نزدیک از تاریخ ۸ الی ۱۸ اپریل در بحرین می گذرد. کاملاً روشن است که ایالات متحده آمریکا این دو مانور نظامی را در ظرف یک ماه بدان منظور به راه انداخته و آن را رهبری ایالات متحده آمریکا باعث پیچیده گی هرچه بیشتر وضع در شرق نزدیک دست یابد.

ایالات متحده آمریکا استراتژی اش را برای شرق نزدیک، انزوی ایران و تشدید فشار بر سوریه بازسازی کرد. معضله برنامه اتومی ایران قابل حل نیست. با وجودیکه ایران و شش قدرت جهانی در این رابطه در ماه می امسال (۲۰۱۲) در استانبول تدویر اجلاس کردند و به توافق رسیدند تا به تاریخ ۲۳ می در عراق به تمیق مذاکرات ادامه دهند، ولی ایالات متحده آمریکا و تعداد معینی از کشورهای اروپایی تحریم اقتصادی شان را علیه ایران کاهش نداده و حتی سایر کشورها را به کاهش توريد نفت از ایران تشویق کردند. ایالات متحده آمریکا بر علاوه این مطالب تصمیم گرفت تا طیاره های شکاری اف ۲۲ را در پایگاه هوایی نظامی (الضفره) در جنوب «ابودابی» مستقر گرداند و به این ترتیب تهدید علیه ایران را تشدید بخشد. ←

"شیرگران" همان مانور نظامی است که همه ساله با شرکت بسیاری از کشورها راه اندازی می شود و امسال به استثنای کشور سوریه، همه کشورهای عربی در آن شرکت جستند. وضع در سوریه از آغاز سال نو عیسوی تا حال خلیلیها نا آرام است. بعد از آنکه قدرتهای معینی در غرب و کشورهای عربی به خاطر سقوط رژیم بشارالاسد به ناکامی مواجه شدند، «کوفی حنان» نماینده خاص ملل متحد و لیگ عرب قادر به آن شد تا به خاطر پایان بخشیدن به برخوردها میانجیگری کند. ولی این آتش بس خلیلیها متزلزل است و بعضاً علیه این پلان حملات تروریستی سازماندهی می گردد.

این روزنامه و سایر رسانه ها اعلام داشتند که: «یکی از سخنگویان ستردرستیز اعلام داشت که مانور کنونی متوجه آنست تا مناسبات متقابل نظامی میان ایالات متحده آمریکا و کشورهای عربی دوست را به وسیله همگرایی همه بخشهای نظامی تقویت نموده و کشورهای شامل مانور را برای "مطالبات امنیتی" کنونی و بعدی آماده سازد. مانور با وضع در سوریه رابطه یی ندارد و اما با آنهم تعدادی از رسانه ها در شرق نزدیک این تمرینات نظامی را با وضع در سوریه پیوند می دهند و از این دیدگاه نماینده گی می کنند که هدف از این تمرینات همانا تأمین امنیت در سرحدات اردن است». باقیمانده در صفحه ۲

آینده

د افغانستان د آینده غورځنگ مرکزی اورگان

صاحب امتیاز: نهضت آینده افغانستان

مدیر مسؤول: قدوس زیریر

سکرتر مسؤول: عصمت نایبخیل

وجه اشتراک سالانه و یا شش شماره: مبلغ ۲۰ یورو

بانک و نمبر حساب:

Name of the Bank:

Credit Mutuel

IBAN (International Bank Account Number):

FR76 1027 8012 2600 0201 0220 151

BIC (Bank Identifier Code): CMCIFR2A

آدرس تماس با مدیر مسؤول:

ayenda-editor@ayenda.org

آدرس تماس با سکرتر مسؤول:

asmat_n@hotmail.com

آدرس سایت انترنیتی نهضت آینده افغانستان:

www.ayenda.org

تحت نظر هیئت تحریر:

مجاور احمد زیار، ببرک ارغند، داود اسعد، قدیر محبوب،

شمس صمدی،